**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021012**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر آیۀ شریفۀ صدقات بود، عرض کردم که لام در «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ» ظاهرش ظاهر خود لام بدون قرینه‌ای که از خارج من سائر الآیات و روایات ذکر کنیم این هست که لام لام برای تملیک هست، یک نکته‌ای را هم اضافه کنم، عرض کردم اینکه در قسمتی از آیه با فی تعبیر شده این هم مؤید همین مطلب هست که این لام لام تملیک باشد، توضیح ذلک اینکه «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ»، «إِنَّمَا» دال بر اختصاص هست، اگر لام بخواهد صرفا اصل اختصاص را برساند نباید بین این موارد بعضی‌هایش را با لام تعبیر کنند، بعضی‌هایشان را با فی، خود همین تفکیک قائل شدن بین لام و فی اقتضاء می‌کند که مراد از لام لام تملیک باشد، و الا مفهوم اختصاص قبلا از انما فهمانده شده است، البته اینکه می‌گویم موید است چون آن مطلب کشاف هم هست، کشاف فرق بین لام و فی را به جهت دیگری توضیح می‌دهد که البته ما نپذیرفتیم، ولی به هر حال آن اینجور نیست که در حدی باشد که غلط مطلق باشد، روی همین جهت ما به تعبیر تایید کردیم که دیگر با مسلک کشاف هم بگوییم چون احتمال این مطلب هست ولو احتمال ضعیف است به هر حال ما این را مؤید تعبیر می‌کنیم. اینجا یک عبارتی از حاج آقا من نقل کردم، عرض کردم می‌توانیم این عبارت را هم بپذیریم، حاج آقا فرمودند که دلالت لام بر تملیک نه به جهت وضع هست کأنّه تعبیر ایشان این هست که نه اینکه لام در تملیک به کار رفته، بلکه لام در اختصاص به کار رفته ولی تناسبات حکم و موضوع و اطلاق اختصاص اقتضاء می‌کند مراد تملیک باشد، ما این بیان را پذیرفتیم ولی نه به آن شکلی که شاید ظاهر کلام حاج آقا باشد که لام دال بر اختصاص هست و تملیک و اینها به تعدد دال و مدلول از دوال دیگر استفاده می‌شود، ما عرض کردیم قبلا، هنوز هم عرض می‌کنیم که معنای تملیک یک معنای حقیقی برای لام هست و قرینه‌اش را هم ذکر می‌کردیم که اصناف اختصاص را نمی‌شود به همدیگر با واو عطف عطف کرد، ما بگوییم هذا الجُل لزید و الفرس، این خلاصه درست نیست، عرفا اگر لام برای مطلق اختصاص باشد باید بشود اصناف مختلف اختصاص یک اختصاصی که جل برای فرس دارد و جل برای مالکش دارد، هر دو جور اختصاصند دیگر، اگر قرار باشد که لام برای مطلق اختصاص باشد باید عطف به اینها عرفی باشد در حالی که عرفی نیست. و این خودش نشانگر این هست که لام برای مطلق اختصاص باشد باید عطف به اینها عرفی باشد، در حالی که عرفی نیست، و این خودش نشانگر این هست که لام برای اصناف اختصاص که به کار می‌رود حقیقت است، حالا این حقیقت بودن به چه نحو هست؟ به نحو اشتراک لفظی هست، اشتراک لفظی که با تعدد وضع است، با وضع عام موضوع له خاصی که وضع عام برای اصناف اختصاص باشد یا چی باشد، ما همۀ اینها گفتیم ما خیلی مهم نیست که نحوۀ دلالت وضعیه منشائش به چه شکل باشد؟ ولی شاید روشن‌ترین مطلب در اینجا این هست که ما این را به نحو وضع تعینی بدانیم، بگوییم ابتداءً ولو لام برای مطلق اختصاص است، ولی در موارد مختلف چون در اصناف اختصاص به کار برده می‌شود ابتدا استعمالش در مثلا ملکیت به نحو تعدد دال و مدلول بوده ولی به تدریج این تبدیل می‌شود به معنای حقیقی به نحو وضع تعینی. حالا اینجا یک توضیحی می‌خواهم بدهم، یک مقداری بحث را دقیق‌تر بیان کنیم. یک بحثی مرحوم حاج شیخ دارند در اوامر، ایشان می‌گویند که امر، ایشان عقیده‌شان این هست که امر دال بر، هم بر وجوب و هم بر استحباب در هر دو به کار می‌رود به نحو مشترک معنوی، آنجا یک بحث دیگری دارند که ایشان می‌گویند ولو به نحو مشترک معنوی بر وجوب و استحباب به کار می‌رود منصرف هست به وجوب، و در انصراف به وجوب هم نیاز به مقدمات حکمت هم ندارد، یک همچین مطلبی را ایشان ادعا می‌کنند، حالا این را چجوری تحلیل می‌شود کرد از یک طرف اوامر مشترک معنوی باشد بین وجوب و ندب، از آن طرف انصراف داشته باشد به وجوب و نیاز به مقدمات حکمت هم نباشد، یادم هست یک موقعی حاج آقا که این بحث را می‌کردند یک مطلبی را مطرح می‌کردند، حالا تفسیر کلام آقای حاج شیخ می‌خواستند بیان کنند به عنوان یک تقریبی بیان می‌کردند، ایشان می‌فرمودند یک تقریب برای دلالت بر وجوب، دلالت امر بر وجوب این هست که ما بگوییم که امر به قید تجرد از قرینۀ ندب وضع شده بر وجوب، با این قید، به قید تجرد از قرینۀ ندب وضع شده بر وجوب. حالا من این بیان حاج آقا که تقریبی که می‌فرمودند یک قدری با این بیان عرض می‌کنم، حالا یادم نیست ایشان قبول می‌کردند یا نمی‌کردند آنهایش را در خاطرم نیست، ولی به عنوان یک تقریب بیان می‌کردند. ما ممکن است بگوییم به نحو وضع تعینی، چون در مواردی که امر تجرد از قرینۀ ندب داشته در وجوب به کار می‌رفته این کم کم جنبۀ حقیقت پیدا کرده، وضع تعینی پیدا کرده باشد در صورتی که تجرد از قرینۀ ندب داشته باشد، ما شبیه همین را هم در اینجا ممکن است ما قائل بشویم، بگوییم که لام در جایی که طرفین لام، یعنی مجرور به لام صلاحیت مالکیت و احتمال مالکیتش باشد، متعلق قضیه هم صلاحیت مملوکیت داشته باشد لام در اینجا ظهور در ملکیت دارد و این ظهور در ملکیت ناشی از این هست که، ولو ابتداء به صورت مجازی تعبی رنکنم، به صورت تعدد دال و مدلول، استفادۀ ملکیت به غیر لام مستند بوده ولی به تدریج این معنا یک معنای حقیقی شده به طوری که یک معنای حقیقی برای لام در این مورد خاص، یعنی به شرطی که صلاحیت، قرینۀ بر عدم تملیک نباشد یعنی احتمال وجوب وجود داشته باشد، امارۀ بر نفی ملکیت نباشد و حالا اماره‌ای که بر نفی ملکیت نباشد یکی از اماراتش همین هست که صلاحیت مالکیت و مملوکیتی که عرض کردم. این را به عنوان یک وضع تعینی ما قائل بشویم. یک تقریب دیگر هست، این تقریب را دقت کنید، ما اینجوری بگوییم، بگوییم که ما لام با توجه به نحوۀ استعمالاتش مشترک لفظی تعینی بین معانی مختلف شده، هم در مورد ملکیت، استعمال می‌تواند بشود، هم در مورد سائر انحاء اختصاص. ولی قرینۀ معینۀ ملکیت اطلاق قضیه باشد، بگوییم عرفا همین که مطلق گذاشتند هیچ خصوصیتی را ذکر نکردند یعنی آن بالاترین مرتبۀ اختصاص که ملکیت اراده شده کأنّ عرف برای اثبات استعمال لام در سائر اصناف اختصاص قرینۀ اثباتی می‌خواهد، با سکوت می‌گوید نمی‌شود سائر اقسام اختصاص را اثبات کرد، ولی ملکیت به دلیل اینکه بالاترین مرتبه، گاهی اوقات تعبیر می‌کنند که مثلا طبیعت منصرف به فرد اعلایش هست، این انصراف از این باب کأنّ آن فرد اعلای طبیعت را کافی می‌دانند سکوت را برای افهام آن مطلب ولی سائر افراد یا اصناف را سکوت را کافی نمی‌دانند. به هر حال یک همچین بحث‌هایی هست، من خیلی حالا روی اینکه بخواهم اصرار کنم که به چه نحو دلالت لام بر تملیک هست و امثال اینها خیلی اصراری ندارم، ولی در اینکه لام ظهور در تملیک دارد به همان قرینه‌ای که عرض کردیم و بعدا دیدم شهید ثانی هم اشاره می‌کند که در اقرار بدون تردید جملاتی که با لام هست دال بر اقرار دانسته می‌شود، شاید تعبیر نص هم می‌کند، حالا نص هم نباشد بالأخره ظهور دارد در، ظهور حجت دارد در اینکه دارد اقرار به ملکیت می‌کند، و این خودش کاشف از اینکه لام دال بر ملکیت هست، این را ضمیمه کنیم به آن نکته‌ای که عرض کردم که این از خود لام استفاده می‌شود، چون اگر از خود لام استفاده نشود نباید عطف اصناف اختصاص بعضها علی بعض، حزازت عرفیه داشته باشد، حزازت عرفیه پیداست که این اصناف، خود آن اصناف معنا هستند، جامع کلی اختصاص یعنی لا اقل اصناف هم معنا هستند و به هر حال ظهور هم دارد در اینکه مراد ملکیت است، حالا چطور این انصراف ناشی شده، منشأ این انصراف چی است آن حالا خیلی مهم نیست. این چکیدۀ عرائض ما در مورد این آیۀ شریفه به تنهایی.

در این آیه جصاص یک بحث‌های مفصلی دارد در بحث اینکه آیا بسط بر اصناف لازم هست یا لازم نیست. من یک مروری بر حرف‌های جصاص می‌کنم، بعضی حرف‌هایش خیلی به بحث‌های ما مربوط نیست آنها را سریع رد می‌شوم. جصاص ابتداءً از یک سری از صحابه و تابعین جواز دفع صدقات به صنف واحد را ذکر می‌کند.

**شاگرد:** سیاق عقد سلبی قرینه بر عدم تملیک نمی‌شود؟

**استاد:** نه دیگر آنها جلسۀ قبل عرض کردیم

**شاگرد:** اختصاص کافی است

**استاد:** نه آن را عرض کردیم دو تا بحث هست، یک بحث سر این هست که آیا لام به چه معناست؟ یک بحث سر این هست که مالکین آن مجموع من حیث المجموع هستند یا تک تک اصناف مالک هستند؟ اینکه تک تک اصناف مالک بودند غیر از این است که اصل مالکیت را بخواهیم قائل بشویم. البته عرض کردم همۀ این بحث‌ها فعلا خود آیه است، حالا با قرائن خارجی دیگر ما از این معنایی که از آیه استفاده می‌شود رفع ید کنیم آن بحثی است که دنبال خواهیم کرد، الآن بحث جصاص را که می‌گوییم یکی از نکاتی که امروز در مورد جصاص می‌خواهم صحبت کنم، جصاص یک آیات دیگری را هم قرینه قرار داده برای اینکه بگوید این لام در آیه به معنای مصرف هست، حالا ببینیم چقدر آن قرائن درست هست آن را صحبت می‌کنیم. جصاص بابی را باز کرده باب دفع الصدقات الی صنف واحد در ذیل آیۀ ۶۰ سورۀ توبه که مورد بحث ما هست، ابتداء می‌گوید صحابه همه‌شان قائل به جواز دفع صدقات به صنف واحد هستند و بسط را لازم نمی‌دانند، می‌گوید فصار اجماعا من السلف لا یصح احدا خلافه بظهوره و استفادته فیهم من غیر خلاف فی ظهر احد من وزارء علیهم تا آخر. بعد از فقها هم یک سری چیزهایی را ذکر می‌کند بعد می‌گوید شافعی گفته تقسم علی ثمانیة اصناف، می‌گوید و هذا قول مخالف لقول من قدمنا ذکره من السلف و مخالفة للآثار و السنن و ظاهر الکتاب، بعد شروع می‌کند این آثار و سنن و ظاهر کتاب را یکی یکی تبیین کردن، ظاهر کتاب را می‌گوید یکی این قال الله تعالی: «إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»

می‌گوید از این آیه استفاده می‌شود می‌شود همۀ صدقات را به فقرا داد، می‌گوید و ذلک عموم فی جمیع الصدقات لانه اسم للجنس لدخول الف و لام و علیه فاقتضت الآیة دفع جمیع الصدقات الی صنف واحد من المذکورین و هم الفقرا فدل علی ان مراد تعالی فی ذکر الاصناف انما هو بیان اسباب الفقر لا قسمة علی ثمانیة.

خب ببینید این استدلالی که ایشان می‌کند اگر صحیح باشد فقط در نفی لزوم بسط بوده، اما اینکه لامش لام ملکیت نیست نه با این سازگار هست که لام لام ملکیت باشد، ولی ملکیت مجموع من حیث المجموعی که طبیعتا آن عرض کردیم بشود با یک صنف خاص داده بشود. هدف ایشان این هست که می‌خواهد بگوید بسط لازم نیست ما چون بحثمان بسط مقدمه است، برای ما این بحث خصوصیت ندارد، بنابراین این مطلبی که ایشان می‌گوید اگر هم درست باشد در بحث خودش درست است، نه در بحث مربوط به ما، اما اصل این مطلب آیا درست هست یا درست نیست؟ یک نکته اوّل عرض بکنم، آیۀ شریفۀ «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ» یک بحثی در مورد این آیۀ شریفۀ مورد بحث ما هست که این صدقاتی که اینجا هست مراد صدقات واجبه هست یا مطلق صدقات هست؟ یک بحثی مطرح شده، من تصور می‌کنم این بحث خیلی واضح است که اینها مطلق صدقات نمی‌تواند باشد چون صدقات دیگر را مصرفش اختصاص به این موارد ندارد، صدقات مستحبی و می‌شود در موارد دیگر صرف کرد. فکر نمی‌کنم کسی خیلی اینقدر مسلم باشد که، فوقش مثلا صدقات واجبه بگوییم، و الا صدقات مستحب در اینکه اختصاص به این اقسام ندارد شاید روشن باشد، علاوه بر اینکه سیاق آیه هم اقتضاء می‌کند مراد اصلا زکات باشد، چون آن چیزی که منافقین توقع داشتند «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقاتِ» در مورد زکات بوده، اینها منافقین می‌گفتند چرا زکات به ما نمی‌دهید؟ زکات واجبه و امثال اینها هم بوده نه چیزهای مستحبی، اصلا مستحبی را نوعا به پیغمبر نمی‌دادند، خودشان مستقیم صرف می‌کردند. و اصلا این اعتراض که چرا به ما نمی‌دهید خب مستحب است دیگر، اختیارش را یا خود آن ارباب زکات یعنی مالکین دلش می‌خواهد به این مورد بدهد، این خیلی در مورد مستحبات اصلا جایی ندارد توقع داشته باشند منافقین که به آنها داده بشود، حالا آن واجب باشد می‌گوید این کأنّ بیت المال است، اموال عمومی است، اموال عمومی چرا به یک صنفی اختصاص بدهید، به اصناف دیگر اختصاص ندهید؟ که آیه می‌خواهد بگوید این ولو بیت المال است ولی مورد خاص دارد، مصرف خاص دارد، اینجور نیست که به هر کسی بشود داد، بنابراین انما الصدقات به نظر می‌رسد مراد زکات واجبه است و مطلق صدقات نیست. آن می‌تواند قرینه باشد که ان تبدو الصدقات مراد صدقات مستحبی باشد، یعنی اگر این دو تا آیه را کنار هم بگذاریم ممکن است از باب عام و خاص بگوییم ان تبدوا الصدقات مراد صدقات مستحبی است، یعنی جمع بین این دو آیه این نیست که شما در آیۀ انما الصدقات للفقراء و المساکین تصرف کنید، نه یک بیانی آقایان دارند که می‌گویند اگر دوران امر بین تصرف در ماده و تصرف در هیئت باشد تصرف در ماده اولیٰ هست، یک همچین بیانی، اگر این بیان به خصوص درست باشد این روشن‌تر هست که ما در واقع باید به وسیلۀ انما الصدقات که مربوط به صدقات واجبه هست در آیۀ ان تبدوا الصدقات که آن را تخصیص بزنیم به صدقات مستحب. یک نکتۀ دیگری اینجا وجود دارد، نکتۀ خارجی، در آیۀ شریفه می‌گوید شما اگر صدقات را علنی بدهید خوب است، ولی بهتر این است که سرّا بدهید، ان تبدوا الصدقات فاما هی و ان تخفوه و تعطوه الفقراء فهو خیر لکم. در روایات هست که صدقۀ واجبه بهتر است علنی داده بشود، صدقۀ مستحبه این حکم مربوط به صدقۀ مستحبه است، در روایات اینجوری چیز هست، حالا نمی‌دانم روایات عامه و اینها هم هست در این موضوع یا نیست، ولی در روایات خاصه ما داریم، روایاتی که گفته بین صدقات واجبه و صدقات مستحبه این فرق هست که صدقات واجبه مناسب علانیة داده بشود و صدقات مستحب اخفائی داده بشود. خود این هم می‌تواند از مؤیدات این باشد که آن آیه مربوط به صدقات مستحبی هست. پس بنابراین حالا سورۀ بقره، آیۀ ۲۷۱. این آیات قبل و بعدی هم که در این آیه هست فکر می‌کنم بیشتر تناسب داشته باشد با صدقات مستحبی، از آیۀ ۲۶۱ ملاحظه بفرمایید:

«مَثَلُ الَّذينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ في سَبيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ في كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَليمٌ (261) الَّذينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ في سَبيلِ اللّهِ ثُمَّ لا يُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (262) قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُها أَذًى وَ اللّهُ غَنِيُّ حَليمٌ (263)»

اینها همه چیزهای مستحبی است.

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ اْلأَذى كَالَّذي يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النّاسِ وَ لا يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ اْلآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ» تا آخر آیۀ شریفه.

**شاگرد:** چرا می‌فرمایید مستحبی؟

**استاد:** اینها چیزهایی هست که می‌خواهد الزام نیستش دیگر، می‌گوید کار خوبی است. می‌گوید اگر کسانی که چیز می‌کند، ببینید در مقام، این اگر واجب باشد باید بگوید عذاب، اگر کسی این کار را نکند عذاب می‌شود، ولی اینکه در این لحن لحن‌های چیزهای واجب نیست.

«وَ مَثَلُ الَّذينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ تَثْبيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ»

ببینید یک موقعی در مقام بیان اینکه این کار را بکنید به اینکه این کار ثواب دارد به این اکتفا نمی‌کنند در چیزهای واجب، آن طرف قضیه، یا می‌گویند واجب است یا می‌گویند عقاب دارد امثال اینها، اینها لحن‌ها لحن‌های چیزی نیست.

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ اْلأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذيهِ إِلاّ أَنْ تُغْمِضُوا»

«وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللّهَ يَعْلَمُهُ وَ ما لِلظّالِمينَ مِنْ أَنْصارٍ (270) إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ فَنِعِمّا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئاتِكُمْ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ (271) لَيْسَ عَلَيْكَ هُداهُمْ وَ لكِنَّ اللّهَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ ما تُنْفِقُونَ إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ اللّهِ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ (272) لِلْفُقَراءِ الَّذينَ أُحْصِرُوا في سَبيلِ اللّهِ لا يَسْتَطيعُونَ ضَرْبًا فِي اْلأَرْضِ» تا آخر آیه.

«الَّذينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (274)»

همینجور آیات، لحن آیات لحن آیات چیز استحبابی است نه وجوبی. اینها هم اگر ذاتا هم اینها ظهور در استحباب نداشته باشد به قرینۀ «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ» اینها به راحتی حمل بر استحبابی می‌شود، بنابراین یا ذاتا یا به جهت «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ» اینها می‌تواند حمل به استحباب، صدقات استحبابی بشود و خیلی چیزی را اثبات نمی‌کند. این یک استدلالی که کرده.

استدلال دیگری که جصاص کرده و یدل علیه ایضا قولوا تعالی «في أَمْوالِهِمْ حَقُّ مَعْلُومٌ (24) لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (25)» و ذلک یقتضی جواز اعطاء الصدقة هذین دون غیرهما و ذلک ینفی وجوب قسمتها علی ثمانیة. این مبتنی بر این است که این آیه مربوط به زکات باشد، در جای خودش عبارت ما مسلم است که مربوط به زکات نیست، حق معلوم چی است؟ شیء غیر زکات، روایات دارد که ما هم این بحث را بحث کردیم.

**شاگرد:** اینجا هم لام تملیک است استاد؟ «حَقُّ مَعْلُومٌ (24) لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (25)»

**استاد:** بله آن اصلش لام تملیک است، ولی آنجا قرینۀ خاص ممکن است از خارج داشته باشیم که این واجب نیست. و الا ذاتا منهای قرینۀ خاص ظاهرش لزوم حق معلوم است. خدا رحمت کند مرحوم آقای آملی را، یک رفیق داشتیم آقای واعظی می‌گفت رفته بودند آمیرزا هاشم آملی، آمیرزا هاشم آملی یک طلبۀ شمالی بود از اصحاب ایشان آقای آملی خیلی باهاش، سر به سرش می‌گذاشت و اینها، بحث در مورد تکبیرة الرکوع بود که آیا تکبیرة الرکوع واجب هست یا واجب نیست. آقای آملی می‌فرمودند که در دو مرحله باید بحث کرد، یکی اینکه مقتضی برای وجوب وجود دارد یا وجود ندارد، مرحلۀ دوم اینکه مانع وجود دارد یا وجود ندارد. در مرحلۀ اوّل ایشان عواملی را ذکر کرد که در روایات امر به تکبیرة الرکوع شده و امر هم ظاهرش وجوب است پس مقتضی تام است که حالا باید ببینیم که آیا مانع هست یا مانع نیست، داشت این بحث را می‌کرد. یک دفعه آن طلب گفت آقا امر را حمل بر فضیلت می‌کنیم، حالا خب اینکه بحث سر آن مرحلۀ مانعش است این به مقتضی چی کار دارد؟ خب ایشان همچین چیزی را گفت. گفت تا گفت آقای آملی گفت آقا فضیلت کو؟ فضیلت مرد دیگر فضیلتی وجود ندارد که امر را حمل بر او بکنیم. خلاصه حالا من می‌گویم ما در مرحلۀ مقتضی، مقتضی‌اش تام است حالا ممکن است مانعی خارجی وجود داشته باشد و این مانع خارجی مانع بشود از این که این لام را ما به معنای تملیک بگیریم، ما نحن فیه هم ما حالا در مرحلۀ مقتضی‌اش می‌خواهیم بگوییم لام لام ملکیت هست، حالا آیات دیگر و روایات دیگر ممکن است ما از این ظهور دلیل بر تملیک رفع ید کنیم، باقی نگذاریم. حالا چیز شد فردا تعطیل است. خدا سلامت کند آقای نیازی را، یک موقعی ایشان می‌گفت که حوزه یک بنای غلطی دارد شهادت‌های ائمه را تعطیل می‌کند آدم خوشحال می‌شود، ولادت‌ها را تعطیل نمی‌کند آدم ناراحت می‌شود این آخر چه بساطی است، حالا ما برای اینکه اعتراض ایشان وارد نشود فردا را تعطیل می‌کنیم، خصوصا اینکه مطابق اصالة السعه هم هست، البته مراد سعۀ صدر است. و ذلک یقتضی جواز.

و ایضا فان قوله تعالی «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ» عموم فی سائر الصدقات.

کلمۀ سائر یک اصطلاحی داشته به معنای همه، در کتاب درة الغواص حمیدی آنجا جزء غلط‌های مشهور، استعمال کلمۀ سائر به معنای همه می‌گوید، می‌گوید سائر به معنای بقیه است، نه به معنای همه، ولی در آن دوره‌ها کلمۀ سائر را به معنای همه زیاد به کار می‌بردند. مرحوم نجاشی هم در رجال نجاشی کلمۀ سائر را به معنای همه زیاد به کار می‌برد، اینجا هم سائر مراد همه است.

فان قوله تعالی «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ» عموم فی سائر الصدقات. یعنی جمیع الصدقات. و ما یحصل منها فی کل زمان و قوله تعالی للفقراء الی آخره عموم ایضا فی سائر المذکورین من الموجودین و من یحدث منهم. و معلوم. محصل مطلبش را بگویم بعد عبارت را می‌خوانم، محصل مطلب ایشان این هست که این آیه می‌گوید کل صدقات، صدقاتی که در جمیع اعصار وجود دارد برای این طایفه‌ها هست در کل ازمنه، بنابراین ممکن است ما بگوییم حاکم امثال به یک صنف بدهد سال دیگر به یک صنف دیگر بدهد سال بعدی هم به یک صنف دیگر، شما اینکه می‌خواهید اثبات کنید این که تک تک صدقات را باید به اصناف تقسیم کرد، نه این مجموع صدقات برای مجموع این اصناف هست در کل عصرها و اینها. اینکه اینجور ایشان تقریب کرده خب یک تقریب ضعیفی است، اینکه بگوییم آیه ناظر به این هست که، بعد هم می‌گوید چون نمی‌شود که همۀ صدقات را منتظر بمانیم تا روز قیامت به جمیع اصناف تقسیم بشود. این پیداست که مراد یک چیز خاصی هست، خب خود همین قرینه می‌تواند باشد که در هر عصری صدقه برای کل این اصناف باشد اینکه دیگر به صورت زمانی در نظر نگیرید، تمام افراد عرضیه و طولیه را در نظر نگیرید، فقط افراد عرضیه را در نظر بگیرید، آن خودش هم می‌تواند همین که نمی‌شود، یعنی عملی بودن حکم اقتضاء می‌کند که مراد فقط افراد عرضی باشد، افراد طولی را نگیرد. ولی یک تقریب دیگری که نیازی نبود اینقدر این بحث را پیچ بدهد، ایشان می‌گوید که کل صدقات را می‌گوید مال این هشت صنفند نه تک تک صدقات، حرفش این هست، صدقات این مجموعۀ صدقات برای این مجموعه است، حالا عرضی در نظر بگیرید، دیگر به زمان‌های دیگر، این ازش استفاده نمی‌شود تک تک صدقات هم باید به این هشت صنف تقسیم بشود. معنایش این هست که کل صدقات مربوط به این هشت صنف هست، اینجوری، و این اثبات آن مطلب نمی‌کند. البته این بستگی به این دارد که انما الصدقات را انحلالی فهمیده بشود یا به نحو مجموعی فهمیده بشود، ممکن است شخصی جواب بدهد که ظاهر انما الصدقات این هست که انحلالی است نه مجموعی است، خب این دیگر یک بحث استظهاری است که ازش چجوری استظهار می‌شود کرد، انحلالی باشد یا مجموع من حیث المجموع را ملاحظه کرده باشد، دیگر خیلی نه این طرفش را قابل اثبات هست نه آن طرفش، چون هر دو جورش ما داریم، فرض کنید می‌گوییم که اگر شما گفتید که مالیات‌ها برای مردم است، این معنایش این نیست که تک تک مالیات‌ها برای مردم است، مجموعۀ مالیات‌هایی که در یک کشور بسته می‌شود این مجموعۀ مالیات‌ها بر مجموع اینهاست، حالا ممکن است تک تکش این یکی‌اش جایز باشد بر این صنف صرف بشود، کأنّ امام علیه السلام مجموع مالیات‌ها را باید در این مجموعه صرف کند، ممکن است ملتزم هم بشوند بگویند امام باید مجموع مالیات‌ها حالا ولو در یک سال هم باشد، مجموع صدقات را در مجموع اصناف صرف باید بکنیم، ولی این غیر از این است که هر صدقه‌ای را باید به هشت قسم تقسیم کرد، این خارج از بحث است، نه این در اینکه انما الصدقات للفقراء احتمال عدم انحلالش می‌رود کاملا هست بنابراین به نظر می‌رسد که این آیه اگر، یعنی ظهور لا اقل ندارد در معنایی که شافعی می‌گوید، به این نحو می‌شود این را پذیرفت که ظهور در بسط بر اصناف ندارد.

**شاگرد:** هر صدقه منظورتان یعنی هر صدقه‌ای که هر مکلفی می‌دهد یا زکات و خمس و؟

**استاد:** نه، کل صدقات مجموع مکلفین، فرض کن امسال صدقه‌ای که من می‌دهم، صدقه‌ای که شما می‌دهید، همۀ صدقات که در اختیار پیغمبر قرار می‌گیرد این مجموعۀ صدقاتی که در اختیار پیغمبر قرار می‌گیرد مال این هشت صنف است نه تک تک افراد صدقه. صدقۀ من مال هشت صنف باشد، نه این مجموع من حیث المجموع را، این احتمالش کاملا هست، من نمی‌خواهم بگویم که ظهور دارد در مجموعی بودن، ولی احتمال مجموعی بودن همین مقدار کافی است برای این که نشود استدلال شافعی صحیح باشد. ایشان در واقع کأنّ ظهور می‌خواهد بگیرد در این که مراد مجموع من حیث المجموع است، نه ظهور ندارد، ولی همین مقداری که احتمال این برود که صدقات مراد مجموع من حیث المجموع هست برای نفی حرف شافعی مفید است، حرف شافعی که نفی شد دیگر با ادلۀ دیگر باید فهمید که بسط واجب هست یا بسط واجب نیست، شافعی به خود این آیه می‌خواهد تمسک کند باید ظهور آیه در لزوم بسط استفاده بشود و این با توجه به اینکه احتمال دارد الصدقات جنبۀ مجموعی داشته باشد این اشکال وارد است.

و ایضا فان قوله تعالی «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ» عموم فی سائر الصدقات و ما یحصل منها فی کل زمان و قوله تعالی للفقراء الی آخره عموم ایضا فی سائر المذکورین من الموجودین و من یحدث منهم و معلوم انه لم یرد قسمة کل من یحصل من الصدقة فی الموجودین و من یحدث منهم لاستحالة امکان ذلک الی ان تقوم ساعة فوجب ان یجزی اعطاء صدقة عام واحد لصنف واحد و اعطاء صدقة عام ثان لصنف آخر ثم کذلک صدقة کل عام لصنف من الاصناف علی ما یری الامام قسمته فثبت بذلک ان صدقة عام واحد او رجل واحد غیر مقسومة علی ثمانیة. آن رجل واحد را که آورده آن را می‌آورد بهتر بود دیگر بحث عام و اینها را نمی‌آورد خیلی بهتر بود. حالا دیگر بحث‌های بعدی دارد من فقط می‌خواهم حالا چون اشاره به یک روایتی در مورد حضرت زهرا بکنم و بحث را تمام بکنم، در بعضی روایات هست که یکی از اسماء حضرت زهرا منصوره است، در روایت می‌گوید که منصوره اسم حضرت زهرا هست در آسمان، و فی السماء سمیت فی السماء بالمنصورة. یک روایتی هست منصوره را توضیح داده، می‌گوید منصوره ناظر به رجعت است، بنصر الله ینصر من یشاء، در واقع ملائکه در مورد حضرت زهرا به رجعت توجه دارند، آن چیزی که برایشان مهم هست زمانی هست که حضرت زهرا سلام الله علیه انتقامشان گرفته می‌شود و این تعبیر منصوره ناظر به این هست کأنّ انتظار رجعت را می‌کشند، خداوند ان شاء الله که همۀ ما را موفق بدارد که در رجعت برگردیم و جزء، حالا اگر در رجعت برنمی‌گردیم در این دنیا لا اقل جزو موالیان و محبان و شیعیان حضرت زهرا و پدر گرامی و شوهر گرامی و فرزندان گرامی حضرت باشیم. اللهم عجل لولیک الفرج. یک تعبیری هست می‌گوید این دادخواه فاطمه پا در رکاب کن، ان شاء الله که خداوند با ظهور حضرت ولی عصر دادخواهی‌اش را نسبت به حضرت زهرا انجام خواهد داد ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد